



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هشتصد و شانزدهم





آقای علی از دانمارک



با درود و تقدیم احترام و با سپاس فراوان از آقای شهبازی عزیز و تمامی رعایت کنندگان محترم قانون جبران.

«هوشیاری جسمی موجب ایجاد توهم دویی در ما می شود.»

هوشیاری در انسان، پس از ورود به این جهان به ناچار وارد ذهن می شود. روال طبیعی هوشیاری به این ترتیب است که پس از ظهور در عالم مادی، کاملاً در اختیار زندگی قرار گیرد تا خداوند یا زندگی بتواند از طریق آن به فعل و عمل درآید. اگر با تعمق و از طریق دید هوشیاری نظر جهان مادی را نظاره گر باشیم به وضوح شاهد این فرآیند هستیم. به عبارت دیگر، همه چیز در این کائنات تسلیم کامل و بدون چون و چرا و در خدمت زندگی است. در این میان تنها باشنده ای که راه دیگری جز تسلیم کامل را برگزیده است، انسان است.

حال این سؤال پیش می آید که چرا انسان تسلیم زندگی نیست و از مسیر طرح تکاملی هوشیاری خارج شده است؟

به نظر می رسد که یک تفاوت اساسی و عمده بین انسان و سایر موجودات وجود دارد و این ویژگی می تواند علت بروز این مشکل باشد و آن «قدرت انتخاب» است.

این ویژگی علاوه بر همه مزایایی که برای ما دارد می تواند باعث ایجاد یک مشکل اساسی در ما شود که به خاطر عدم تشخیص راه درست از نادرست بوجود می آید و این همان استفاده از هشیاری جسمی به جای هشیاری حضور است.

طرح زندگی این بوده که از طریق ما در این جهان فکر و عمل کند و برای همین منظور، ما را گرامی داشته است و این توانائی منحصر به فرد را فقط به انسان داده است و آن عشق و وحدت با خداوند است.

به عبارت دیگر انسان، هم می تواند آگاهانه و با تسلیم و فضاگشایی پا به دریای یکتایی گذاشته و برکات و مواهب غیبی را از آنجا بردارد و هم آگاهانه به فضای خشکی ذهن برگردد و آن برکات را در این عالم پخش کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۷۳
تو ز کرّنا بنی آدم شهی
هم به خشکی هم به دریا پا نهی

مر ملایک را سوی برّ راه نیست
جنس حیوان هم ز بحر آگاه نیست

تو به تن حیوان به جانی از ملک
تا روی هم بر زمین هم بر فلک

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۷۷۵ و ۳۷۷۶

و مولانا ابیات فوق را با استناد به آیه ۷۰ سوره اسراء آورده است:
"و به راستی که فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب) مراد روانه داشتیم و به ایشان از پاکیزه ها روزی دادیم و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده ایم، چنانکه باید و شاید برتری بخشیدیم."

ولی با وجود همه این آیات و ابیات چرا ما باز هم در این خشکی ذهن به خواب رفته ایم و راه فضاگشایی و تسلیم را در پیش نمی گیریم؟
مشکل باز هم به قدرت انتخاب ما بر می گردد. ولی چرا ما از قدرت انتخابمان درست استفاده نمی کنیم؟

مولانا می فرماید:

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹ و ۶۵۰

پس بر اساس ابیات فوق عدم استفاده درست ما از قدرت اختیارمان و پرهیز نکردن از دیدن از طریق هشجاری جسمی باعث بروز تنبلی و کاهلی و ماندن در ذهن می شود و مولانا می گوید اگر توانایی پرهیز از رفتن به ذهن را نداری بهتر است قدرت انتخابت را کنار بگذاری و طبق گفته بزرگان عمل کنی تا بتوانی راه درست را انتخاب کنی و به بیداری از خواب ذهن بررسی.

ولی لازمه این بیداری، دیدن از طریق یک هشیاری دیگر غیر از هشیاری جسمی است. به عبارت دیگر اصلاً هشیاری جسمی قادر به شناسایی عشق و اینکه هر چه در این عالم است جلوه ای از جمال خداوند است نمی باشد، چون برای این کار ساخته نشده است:

جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کاصل او از کوی اوست
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۸۰

پس ما با تسلیم و فضاگشایی و در نتیجه خاموشی کامل ذهن می توانیم از طریق آن جنس اصلی که در ماست و دائم در حال کار است، ببینیم و با او یکی شویم. یعنی برای لحظاتی هم که شده هشیاری جسمی از کار بیفتد. آن موقع متوجه توهمی بودن این من ذهنی و دوبینی ناشی از این توهم می شویم. متوجه می شویم هیچ نیرویی غیر از نیروی خداوند وجود ندارد، متوجه می شویم همه چیز در این عالم به ساز زندگی می رقصند و فقط من ذهنی توهمی است که ساز مخالف می زند، متوجه نفاق و دورویی خودمان در حالت هشیاری جسمی می شویم.

در واقع ما نیستیم که متوجه این مطالب می شویم، چون اصلاً مایی وجود ندارد، بلکه این خود هشیاری است که از خواب ذهن بیدار می شود و این شناساییها در ما صورت می گیرد:

چون به من زنده شود این مُرده تن
جان من باشد که رو آرد به من

من کنم او را از این جان محتشم
جان که من بخشم، ببیند بخششم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۷۸ و ۴۶۷۹

اول و آخر تویی ما در میان
هیچ هیچی که نیاید در بیان
مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

این شناساییها و همچنین دردهای بوجود آمده بخاطر انتخاب غلط ما باعث می شود ما پی به فراق و جدایی از اصل خودمان ببریم و در نتیجه طبق اصل اضداد پی می بریم که پس وفاق و وصالی هم وجود دارد و باید کمر همت ببندیم تا به این فراق و جدایی خاتمه دهیم.

جان و سر تو که بگو بی نفاق
در گرم و حسن چرایی تو طاق؟

روی چو خورشید تو بخشش کند
روز وصالی که ندارد فراق

دل ز همه برکنم از بهر تو
بهر وفای تو ببندم نطق
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۱۳
با تشکر، علی از دانمارک



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

موضوع : حیرانی های زهرا

در برنامه ۹۱۳ گنج حضور همراه با غزل ۲۱۱۰ آقای شهبازی نازنین بیان فرمودند که:

پس از مدت ها کار کردن از خودمان سوال کنیم که آیا در حیرانی بسر می بریم و تغییرات را در درونمان می بینیم؟

و یا یک پرسش سازنده دیگر که ایشان فرمودند که از خودمان داشته باشیم این است که:

آیا اجازه می دهیم که کمک های زندگی به من برسد؟

زندگی هر لحظه سعی دارد به ما کمک کند و این کمک های خود را در قالب فرم های گوناگون از جمله اتفاقات و چالش های بزرگ و کوچک در مسیر رشد و تکامل ما فراهم می آورد.

🌹 به نام خداوند عشق 🌹

یارب یارب که چه سان می کند
دلبر بی کفو مکافات من
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۰

بار الها، از آنجایی که از بی ماندی و بی نظیری تو در حیرانی و سرگشتگی به سر می برم از خودم سوال می کنم که:

چگونه آهسته آهسته این تغییرات در من صورت گرفت و پاداش خود را دریافت نمودم؟
که خود موجب حیرانی و سرگشته گی من شده است.

حال این بیت غزل ۲۱۱۰ مرا بر این داشت که تعدادی از حیرانی های خود را بیان نمایم.

۱- در حیرانیم که چگونه:

ناظر بر ذهنم شدم و تمامی افکارم را می توانم بینم؟

۲- در حیرانیم که چگونه:

پیغام های هر رویداد را می توانم دریافت نمایم و همسرم را همانگونه که هست بپذیرم و همواره او را در آغوش گرفته و غرقه بوسه؟
و خدایت را در او شناسایی کرده و او را از بیماری اش جدا سازم.

۴- در حیرانیم که چگونه:

آزادی عمل و رفتار و کردار به فرزندانم داده شد؟

۵- و در حیرانیم که چگونه:

ذهنم مقداری ساکت و خاموش و به فردی آرام و کم سخن تبدیل شدم؟
و ارتباطم با بسیاری از دوستان و اطرافیانم کمرنگ و به حاشیه رانده؟

۶- در حیرانیم که چگونه:

مکالمات تلفنی که بی جهت و بی هدف ساعت ها وقتم را تلف می کرد و جز اینکه فقط انرژی مخرب دردهایم را
انتقال بدهم، از بین رفت؟

۷- در حیرانیم که چگونه:

راه رفتن و غذا خوردن و کارکردنم با آرامش و تانی همراه شد؟ و سخن گفتنم از جنس عشق و پرخاشگری و
بلند صحبت کردن در من کمرنگ.

۸- در حیرانیم که چگونه:

چهار بُعد نرم و لطیف و هیجانات منفی و مخرب من ذهنی از جنس عشق و مهربانی؟
و چگونه همگان را از جنس عشق می توانم، ببینم؟

۹- در حیرانیم که چگونه:

دودهای حاصل از مصرف مواد را در خانه نمی بینم و فقط فضای در برگیرنده آن را می توانم مشاهده گر باشم؟

۱۰- در حیرانیم که چگونه:

همانیدگی ها کمرنگ شده و از آنها هویت و شخصیت نمی خواهیم؟

۱۱- در حیرانیم که چگونه:

مفتی ضرورت در من شکل گرفت و قانون جبران را به خوبی رعایت و پرهیز را شناسایی.

۱۲- در حیرانیم که چگونه:

در آداب و معاشرت اجتماعی و خانوادگی راغب شدم که برای کوچکتر از خود احترام بیشتری قائل باشم و ادب را بهتر برایشان رعایت نمایم؟

۱۳- در حیرانیم که چگونه:

هر چه بیشتر فضاگشایی می کنم و شکر و صبر ، پذیرش اتفاقات لحظه و تسلیمم بیشتر می شود و همچنین در صورتم نمایان تر.

۱۴- در حیرانیم که چگونه:

هر زمانی که با آژانس رفت و آمد می کردم و اگر راننده از مسیر دلخواهم نمی رفت اعتراض می کردم و با جواب قاطع آنها روبرو می شدم که ما خود مسیر را بهتر از شما می دانیم.
و احساس رضایتمندی را در من بیشتر و جذابیت مسیرهای جدید برایم دو چندان که مسیرهای جدید را هم یاد می گرفتم و هم از یکنواختی مرا رهایی.

۱۵- در حیرانیم که چگونه:

قرین ها و همنشین های هم فرکانس خود را پیدا کردم و می توانم قانون جذب کائنات را به عینه ببینم؟

۱۶- در حیرانم که:

از جنس فراوان اندیشی که اگر در این اوضاع اقتصادی بی پولی هم به سراغم بیاید ترس و نگرانی از آینده نخواهم داشت.

و چگونه فراوانی خداوند در زندگی خانوادگی ام جاری و ساری می شود؟

۱۷- در حیرانیم که چگونه:

آرامش درون و شادی بی سبب را بیشتر مواقع درک و لمس و زندگی.

۱۸- در حیرانیم که چگونه:

نعره لاضعیرم بر گردون رسید و از بریده شدن دست و پای من ذهنی و همانیدگی هایم نگرانی و دلهره و اضطرابم کنار رفت؟

۱۹- در حیرانیم که چگونه:

می توانم صدای مخالف خود را با دل و جان بشنوم و برایش فضا باز کنم و اجازه دهم سخنانش به پایان برسد و فوراً نه اظهار نظر کنم و نه نسخه پیچی و به عنوان یک شنونده پیغام آن را دریافت نمایم.

۲۰- در حیرانیم که چگونه:

بلندگوی خانواده بودنم کنار رفت که همواره تمامی مسائل خانوادگی را به دیگران گوشزد و کاسه ای داغتر از آتش شده که می خواستم مشکلات همه را حل کنم و ناجی دیگران و خود سوزی خود.

۲۱- در حیرانیم که چگونه:

آبروی دروغین کنار رفت و غیبت و قضاوت کردن کم و مقاومت هایم به پذیرش و تسلیم تبدیل؟

۲۲- در حیرانیم که چگونه:

دوربین روی خودم زوم شد و حزم و دور اندیشی ام بیشتر.
که اگر خداوند نقص و عیب و ایرادی را از دیگری به من نشان می دهد فوراً به خودم رجوع کنم و آن را در خودم شناسایی.

۲۳- در حیرانیم که چگونه:

سوال نکردن از دیگران و من نمی دانم هایم در من بیشتر شد که این خود سبب آرامش گردید که دیگران هم از من پرسشی نداشته باشند.

۲۶- در حیرانیم که چگونه :

هر چه متعهدتر و متداوم تر می شوم نظم و هماهنگی در زندگی شخصی و خانوادگی و اجتماعی ام بیشتر.

۲۵- و در حیرانیم که چگونه :

با سلولی کار کردن روی خود وقت برای شخص خودم کم می آورم و چه برسد که بخواهم در زمین و در دل و درون دیگران کار کنم و دخالت و مداخله.

در زمین مردمان خانه مکن
کار خود کن کار بیگانه مکن
-مولوی ، مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ۲۶۳

این بود گوشه‌ای از حیرانی های من 🌸

خداوندا: از تو می خواهم که بتوانم قدر این حیرانی و سرگشته گی که لذت بیکرانه ای را به من ارزانی نموده است را بدانم و پایدار و پایبند باقی بمانم و شاکر و سپاسگزار.

خامش کن و خامش کن زیرا که ز امر کن
آن سگته حیرانی بر گفت مزید آمد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۱

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید، خیلی ممنون، خدانگهدار شما
-زهرا سلامتی از زاهدان 🙏🌸



خانم زهره از آمل



با سلام
برنامه شماره ۹۱۳
خلاصه برداشتِ غزل ۲۱۱۰ مولانا:

بانگِ برآمد ز خرابات من
چرخِ دوتا شد ز مناجاتِ من

عاقبه الامر ظفر در رسید
یار درآمد به مراعاتِ من

یا رب یا رب که چه سان می‌کند
دلبر بی‌گفو مکافاتِ من

آری... قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور تمام راز و نیازم با خدا ناخواسته به طور ذهنی با مقاومت و قضاوت شکل گرفته بود و در نهایت منجر به درد ختم میشد، اما بنده از این عمل ناپسندم که هیچ سودی نداشت و دچار کارافزایی فراوان هم میشد. بنابراین تا یکجایی خسته و درمانده و فهمیدم که کارم اشکال دارد؛

با حقارت تمام به عجز ناتوانایی من ذهنی خویش در درگاه خداوند اعتراف کرده و با دیده هوشیاری نظر از او کمک خواستم تا در این دم زنده برای کشیدن درد آگاهانه آماده و پذیرا باشم و دیدم این چند بیت به دفعات مکرر چقدر به کمک آمده تا جانم را دوباره به عشق زنده کند و دردهایم را به کلی درمان و این نیز شد پایان دردم.

همره غم باش و با وحشت بساز
می طلب در مرگ خود عمر دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۵

من اگر نالم اگر عذر آرم
پنبه در گوش کند دلدارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۷۸

حق قدم بر وی نهد از لا مکان
 آنکه او ساکن شود از کن فکان
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

با قدم مبارکش... ناگهان، "بانگ بر آمد ز خرابات من"

از آن به بعد با یک ذره فضاگشایی و چشیدن طعم حضور در فضای یکتایی آموختم جان دیگر باید بی اختیار فدای دوست شود و تنها به مناجات خدا با شکر و صبر و پرهیز همراه و یکی بماند و البته که این طلب در گروگان خداست هر چند این کشش و ذوق اینکار در من پدید آمده بود و با سفر کردن به ناشناخته های درون در همان متروکه ذهن بهشت و جهنم را به یک آنی، مشاهده اما میدانستم تا همین جا کافی نیست.

او بهم گفته بود حال که حقیقت وجودی خویش را دانسته ای پس در برابر هر قضای حق حاضر و آماده باش و مرا در دل بسیار یاد کن تا به شکرانهٔ عدم، روز به روز پخته تر و شاهد حیرانی و برکات بی نظیرم شوی. حال بیخود نیست که آقای شهبازی بارها و بارها به ما میگویند فضاگشایی را با چندین بار کردن رهایش نسازید مرتب تکرارش کنید برنامه ها را به طور زنده و کامل هر روزه متعهدانه گوش کنید تا بلکه از طریق خاموشی ذهن سخن‌های نهان را (هوشیارانه) شنیده و با ذوق آفرینندگی سرانجام پیروزی حاصل شود. حال که من آگاهم یار هر دم به مراعات حاله می‌آید پس با یار رب یا رب گفتن من، با بی دخالتی ذهن در حیرانیش انگشت به دهن می‌مانم که او با نمی‌دانم هایم میبینم که چطور دارد کارم را سر و سامان میبخشد و الحق پاداشش هیچ نظیری ندارد.

طاعت و ایمان کند آن کیمیا
غفلت و انکار و جنایات من
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۰

قصر دَهْد از پی تقصیرِ من
زَلَّه دَهْد از پی زَلَّاتِ من

جوش نهد در دل دریا و کوه
از تبشِ روزِ ملاقاتِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۰

آن کیمیا هر دم دارد مسِ وجودی ما را تبدیل به هوشیاری زِرِ حضور میکند به شرطِ اینکه طاعت و ایمان ما خالصانه تنها برای خودش باشد.
پس هر دم با فضای گشوده شده این لحظه برخورد میکنم و اگر غفلت و انکار و جنایاتم را از طریق ذهنِ خطا کار دیده، خود را به عقب کشیده و مردانه به لغزشِ گناهان خویش صادقانه اعتراف می کنم، تا با ساکن و حاضر شدن در این دم زنده با اصلم یکی و با گرفتن غذا و برکات آن طرفی او قصرم دهد.

گر نبُدی پَرده، خیالات خَلق
 سوخته بودی ز خیالات من
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۰

در سپه جان زندی زلزله
 طبل و علم، نعره و هیهات من
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۰

در اُفق چرخ زدی شعله‌ها
 نیم شبان آتش میقات من
 -مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱۱۰

اگر خیالات خلق (مردم) پرده من ذهنی در کار نبود آنگاه ما تنها با خیالات خدا در مرکز عدم شده شاهد سوخته شدن و مردن نسبت به من ذهنی خود بودیم و در آخر به عشق زنده. اگر سپاه جان زلزله زنده، یعنی در مرکز هم‌انیدگیها بخواهند چیره شوند من هیچ نباید با طبل و علم من ذهنی با الگو و عملهای شرطی شده ذهن بلند شوم زیرا آگاهم که این کار احمقیست.

پس در این دم با طبل و علم خداوندی، با فضای گشوده شده این لحظه با مرکز عدم و نعره هیئات خداوندی بلند میزنم و از این طریق به پا میخیزم تا خداوند خودش با من ذهنیم بجنگد و ساکتش کند و در آسمان بیکران درون تنها شعله عشق افروخته شود.

با عشق و احترام،
زهره از آمل



آقای مهدی از مشگین شهر



با سلام

برداشتی مختصر از بیت ۳۱۵۸ دفتر سوم مثنوی

گویدش رُدّوا لَعَادُوا كَارِ تَوْسْتِ
ای تو اندر توبه و میثاق سُسْتِ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸

خداوند می فرماید: ای انسان چندین و چندین بار به بن بست رسیدی و دچار ریبَ الْمَنُونِ شدی، رو به درگاه من کردی و کمک خواستی؛ من هم دست رَدّ به سینه ات نزددم و تو را از مَخْمَصَه نجات دادم. تو هم موقع گرفتاری با من تعهد بستستی که این بار مرا از این گرفتاری نجات بده دیگر به سمت همانیدگی ها نمی روم و از درگاه تو دور نمی شوم. اما تو بارها و بارها بعد از رهایی از گرفتاری و درد و رنج، عهد و پیمانت را با من، زیر پا گذاشتی و دوباره همان کارهایت را صدها بار تکرار کردی.

یک نمونه از تجربه شخصی بچگی ام در این مورد:

ما موقعی که بچه بودیم حوالی ۱۰، ۱۲ سالگی، با برادر دو سال کوچکتر از خودم شیطنت می کردیم، خونه رو بهم می ریختیم و خرابکاری می کردیم. یا مثلاً مواقعی که مادرمون تو خونه نبود و ما مشغول بازی با همدیگه یه چیزهایی را به هم پرتاب می کردم که این کارمون منجر به شکستن پنجره می شد. هنگامیکه خرابکاری ما به این درجه می رسید، ما می دونستیم که شکستن شیشه پنجره خطاً قرمز مادرمون هست. از ترس اینکه اگه مادر بیاد و این وضعیت را ببیند، حسابی ما را تنبیه خواهد کرد؛ پشیمان می شدیم، شروع به گریه و زاری می کردیم و از خدا کمک می خواستیم؛ که ای خدا ما را از این گرفتاری نجات بده تا این موضوع به خیری و خوبی سپری شود و مادرمان ما را تنبیه نکند. دیگه قول می دهیم که هیچ موقع از این کارها نکنیم. در واقع ما بین خودمان و خدا عهد و پیمان می بستیم.

بعد کارها یه جوری پیش می‌رفت که مادر ما را تنبیه نمی‌کرد. مثلاً همان موقع یه مهمونی می‌آمد و مادر به خاطر مهمان ما را تنبیه نمی‌کرد و کارها ختم به خیر می‌شد. اما شاید چند ساعت و یا یک روز از روی آن اتفاق نگذشته ما همان کارها را تکرار می‌کردیم. به قول، "روز از نو و روزی از نو" و یا همان "رُدّوا لَعادوا"

بنده به یک تجربه شخصی ام در این مورد اشاره کردم. و اگر بخوایم تجارب خودم را راجع به رُدّوا لَعادوا بنویسم قطعاً یک کتاب می‌شود. اما بخاطر جلوگیری از اطاله کلام به این یک مورد اکتفا کرده و در زیر به نتیجه گیری خود از این داستان زندگی ام می‌پردازم.

اگر هر یک از ما انسانها در زندگی شخصی خود، خوب دقت کنیم؛ می‌بینیم که خداوند چندین بار درون ما را عدم کرده و خودش را به ما نشان داده و ما را از مخمصه و گرفتاری نجات داده، ما غافل از این، دوباره رفتیم به ذهن و همان کارهای گذشته را تکرار کردیم. (این یعنی رُدّوا لَعادوا)

الان من خودم یقین دارم که نجات بنده (در هر بعدی) در برنامه گنج حضور و ابیات مولانا ست. اما من ذهنیم آنقدر قوی و فعال است که مانع از طلب حقیقی و کار کردن متعهدانه روی خودم، می‌شود. مخصوصاً به هر بهانه ای باشد مرا از تکرار ابیات باز می‌دارد.

من اینجا اعتراف می کنم که شرمنده جناب شهبازی نازنین، مولانا و تمامی دوستان هستم که اینقدر در این راه زحمت می کشند و وقت می گذارند و من به جای تعهد قوی داشتن به این برنامه و انجام دادن قانون جبران معنوی و از بیانات آنها استفاده کردن جهت پیشرفت معنوی خود، کار را به تعویق می اندازم؛ و هی امروز و فردا می کنم؛ "فی التّأخیر آفات"

من هنوز یاد نگرفته ام که فردا نیست، هر چی هست در همین اکنون است. اگر می خواهم حقیقتاً روی خودم متمرکز شوم و متعهدانه کار کنم؛ باید از همین لحظه که این پیغام را می نویسم، شروع کنم، نه از فردا، نه بعد از ناهار، نه بعد از اینکه خانه خریدم، نه بعد از اینکه همسرم هم به این برنامه توجه کرد و روی خودش کار کرد و الی ماشاالله.


با سپاس فراوان از زحمات بی دریغ جناب آقای شهبازی نازنین و تمامی دوستان که با حمایت های مالی و معنوی خود موجب تداوم این برنامه انسان ساز شده اند.

کوچک همه شما،
مهدی از مشگین شهر



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com